

چالش‌های برون‌مرزی و هویت ایرانی در طول تاریخ

دکتر داود هرمیداس باوند - دانشگاه امام صادق (ع)

بخش دوم

همه از عوامل بازدارنده به‌شمار می‌رفت. به‌همین دلایل، کوششهایی که از سوی برخی از رجال مصلح و نیک‌اندیش چون عباس میرزا، امیر کبیر و دیگران برای نوسازی ساختار نظامی و دیوانی کشور آغاز و پی‌گیری شده بود، در نتیجهٔ دسایس عوامل داخلی نیمه تمام، عقیم و نافرجام ماند و در نتیجه، ناتوانی در پاسخگویی به چالش‌های برون‌مرزی، عملاً ایران را در طول قرن نوزدهم به میدان رقابت دو همسایه بدل کرد و در این رهگذر نه تنها سرزمین‌هایی (واقع در شمال ارس، شمال اترک، هرات، قسمتی از بلوچستان و سلیمانیه) را از بیکرهٔ ایران جدا ساختند و از اعاده و اعمال حاکمیت بر بحرین جلوگیری کردند و جزایری چند به نام دیگران معرفی و اشغال شد، بلکه قراردادهای متعددی به ایران تحمیل و امتیازات خاصی تحصیل گردید. بدین ترتیب وحدت ملی تحدید و هویت ایرانی تحقیر شده از آب درآمد. در سایهٔ شرایطی چنین نامطلوب، راهی جز تمسک به دیپلماسی "Play off" و افزایش زمینه‌های رقابت و برخورد بین دورقیب و بهره‌گیری از آن به‌منظور حفظ وضع موجود و استقلال کشور راه دیگری مدنظر نبود و به همین طریق نیز عمل می‌شد. به موازات آن، تلاش‌های پیگیر در جهت استفاده از قدرت سوم برای تقلیل فشارها و تحمیلات دو همسایه انجام می‌گرفت که هیچ‌گاه به نتیجهٔ مطلوب نمی‌رسید. فراتر از همه، شاه و دربار که می‌بایست حافظ وحدت و هویت ملی باشند و رسالت دفاع از یکپارچگی کشور را داشتند، خود به صورت ابزار و کانون نفوذ قدرتهای ذریبط بیگانه درآمدند و ارتباط نامیمون استبداد و استعمار سبب گردید که برخی محافل اصلاح طلب

در آغاز قرن نوزدهم، ایران به گونه‌ای در طیف فعالیت‌های سیاسی و نظامی اروپا قرار گرفت و ناگاه خود را در برابر چالش‌هایی یافت که از هر جهت با تهدیدهای برون‌مرزی پیشین متفاوت بود؛ زیرا مدعیانی که دستاوردهای علمی و فنی پیشرفته داشتند شرایط نابرابری بر او تحمیل می‌کردند. در چنین وضعی، عقل و منطق ایجاب می‌کرد که در بر تو استراتژی بلندمدت و حساب شده کوشش لازم به منظور اصلاح ساختار نظامی-دیوانی و اداری کشور صورت گیرد تا اولاً نابرابری‌های موجود بر طرف گردد و ثانیاً توانایی کافی برای پاسخگویی به تهدیدهای موجود به‌دست آید.

تجاوز نظامی روسیه به قفقاز و برخورد‌های اولیه و درک نابرابری‌ها ایران را بر سردوراهی سرنوشته‌ساز قرار داد؛ ایجاد تغییرات اساسی و ساختاری یا ادامهٔ وضع موجود و در نتیجه پذیرش شرایط مدعیان خارجی. در این رابطه مساعی اولیه و محدود ایران برای اصلاح ساختار نظامی از راه جلب همکاری‌های فرانسه و نیز انگلستان به نتایج مورد نظر نینجامید و ایران ناگزیر پیامدهای فاجعه‌بار دو دوره جنگ نابرابر با روسیه و تزاری را پذیرا شد. بدون تردید قرارداد ترکمانچای و شرایط زیانبار و سنگین ارضی، مالی و سیاسی ناشی از آن هشدار دیگری بود برای تلاش گسترده در جهت جبران مافات و جلوگیری از تحمیلات استعماری بیشتر. ولی فقدان وجدان ملی در میان هیئت حاکمهٔ وقت، وجود اختلاف و چنددستگی در بین شاهزادگان و درباریان و نخبگان، نفوذپذیری رجال، مال‌اندوزی و خست شخص شاه، و بالاخره فساد حاکم بر دستگاه دولت

اصول مشروطیت را مختل و در مواردی غیر ممکن ساخته بود. حتی برخی رویدادهای سیاسی داخلی که متعاقب انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ به وقوع پیوست و ظاهراً ارتباط نزدیک با تب و تاب انقلاب مشروطیت و قداست‌های آن داشت، صرفاً برای منحرف ساختن افکار عمومی از پرداختن به قرارداد تقسیم ایران و آثار شوم آن برای جامعه ایران بود. با تمام این احوال، با توجه به اینکه انقلاب مشروطیت از خواست و نیاز اقشار آگاه مردم در مورد رسیدن به استقلال سیاسی و اقتصادی و آزادی تصمیم‌گیری درباره سرنوشت خود مایه می‌گرفت، اصول و ارزش‌های آن در حیات سیاسی بعدی ایران همواره الهام‌بخش و کارساز بوده است؛ چنان‌که موضوع گیریه‌های مجالس اول تا چهارم در سخت‌ترین شرایط سیاسی برای حفظ مصالح ملی در برابر سیاستهای روسیه و انگلستان گواهی این مدعاست.

با پایان گرفتن جنگ اول جهانی و بروز دگردیسی اساسی در ساختار نظام بین‌الملل، افق جدیدی در برابر ملت ایران در جهت تحقق اهداف پیش‌بینی شده در انقلاب مشروطیت به وجود آمد. از یک طرف، اصول مندرج در میثاق جامعه ملل چون اصل آزادی تعیین سرنوشت مردم، برابری حاکمیت کشورها و دفاع از کشورهای عضو بر اساس نظام امنیت دستجمعی در برابر تهدید و تجاوز، ظاهراً حاکی از نفی و منع سیاستهای سلطه‌گرانه از سوی قدرت‌های استعماری تلقی می‌گردید؛ از طرف دیگر، آمریکا که از آغاز قرن عملاً از سیاست انزوای طلبی دست کشیده بود و در پیروزی متحدین در جنگ نیز نقش اساسی داشت، پس از پایان آن منادی آزادی دسترسی به بازارها و منابع جهانی بود و در این رابطه انحصارطلبی منطقه‌ای دولت‌های اروپایی را مورد چالش قرار می‌داد و بعنوان حق استفاده از ثمرات و غنائم جنگ خواهان مشارکت در بهره‌برداری از منابع نفت خاورمیانه از جمله منابع ایران بود. برخی از ملیون ایران نیز سخت خواهان استفاده از آمریکا بعنوان قدرت سوم بودند و ورود این کشور را به صحنه سیاسی منطقه با نظر مساعد می‌نگریستند. فراتر از همه، باید از انقلاب اکتبر روسیه و اعلام اصول جدید از سوی آن دولت درباره روابط با ملل شرق و مسلمان بویژه ایران، از جمله افشای قراردادهای سرّی زمان جنگ از جمله در خصوص تغییراتی در عهدنامه ۱۹۰۷ به نفع انگلستان، کان‌لم‌یکن دانستن همه قراردادهایی که به زیان منافع مردم ایران از سوی حکومت تزاری تحمیل گردیده بود، بویژه الغای قرارداد ۱۹۰۷ یاد کرد. دولت ایران که برداشت و تفسیر متفاوتی از اعلامیه‌های حکومت انقلابی داشت به موجب مصوبه هیئت دولت خواهان بازگشت همه اراضی از دست رفته بر پایه عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای شد. حتی در نظر بود هیئت اعزامی ایران به کنفرانس صلح ورسای چنین درخواستهایی را مطرح نماید که البته دولت انگلستان

تنها راه‌هایی از استعمار را تغییر ساختار سیاسی وقت بدانند. بخصوص نقش تلگراف و مطبوعات در انتقال اخبار و گسترش نسبی آگاهی عمومی رفته‌رفته زمینه را برای موضع‌گیریهای جامعه در قبال تحمیلات خارجی فراهم ساخت. مقاومت منفی مردم در برابر امتیاز رژی مقدمه حضور مشروع مردم در پروسه سیاسی-اجتماعی کشور بود، روندی که در انقلاب مشروطیت به گونه‌ای واقعی نمود یافت. انقلاب مشروطیت نه تنها جایگاه سیاسی سلطنت، اختیارات و مسئولیت‌های قوای ثلاثه، حقوق و آزادیهای لازم برای توسعه جامعه مدنی و ابزارهای لازم برای رشد و توسعه جامعه سیاسی را پیش‌بینی نمود بلکه قانون انتخابات با توجه به ساختار اجتماعی و طبقاتی وقت جامعه به نحوی تنظیم گردید که منافع طبقات مربوطه به صورتی معقول‌تر تأمین شود. ولی نظام مشروطه در راه تحقق اصول و اهداف پیش‌بینی شده با موانع و نافرجامی‌های زیر روبرو گردید:

۱- برخی از پدیده‌های اجتماعی که در انقلاب‌های لیبرالیستی غرب نفی و طرد شده بود، در انقلاب مشروطیت ایران به دلیل ساختار اجتماعی جامعه، از عوامل تشکیل‌دهنده آن بود. به همین جهت در رابطه با تفسیر و اجرای اصول قانون اساسی مشروطه همواره تعارضی جدی بین پای‌بندان به اصول دموکراتیک و سنت‌گرایان وجود داشت؛

۲- دو قدرت همسایه وقت به هیچ وجه موافق تحقق واقعی اصول مشروطه و شکوفایی آن نبودند، زیرا از یک طرف بریتانیا که ظاهراً از مشوقان و حامیان مشروطه خواهان به‌شمار می‌رفت در واقع خواهان رسیدن به دو هدف بود: یکی خارج کردن دربار از حیطه نفوذ روسیه و دیگر استفاده از انقلاب مشروطه ایران بعنوان یکی از اهرم‌های فشار برای واداشتن آن دولت به قبول طرح پیشنهادیش برای تقسیم ایران به مناطق نفوذ. مهمتر از این دو، بریتانیا کاملاً آگاه بود که پیروزی و اجرای واقعی نظام مشروطه در ایران به مثابه روشن کردن کبریتی برای مشتعل ساختن هندوستان خواهد بود. لذا از دیدگاه این دولت مشروطیت می‌بایست بعنوان چارچوبی سیاسی با اصولی عقیم شده و قابل استفاده در مقاطع زمانی خاصی تلقی شود. از طرف دیگر، دولت روسیه که یک سال پیش از انقلاب مشروطیت، انقلاب لیبرالیستی ۱۹۰۵ را سرکوب کرده و پشت سر گذاشته بود، به خوبی می‌دانست که اجرای واقعی اصول مشروطیت سبب اشاعه ارزش‌های انقلابی آن در جوامع همجوار از جمله قفقاز خواهد شد و به همین جهت شکوفایی واقعی انقلاب مشروطیت نمی‌توانست قابل تحمل باشد. لذا یکی از دلایل قبول طرح پیشنهادی بریتانیا برای تقسیم ایران به مناطق نفوذ، تضعیف نظام مشروطه و عقیم ساختن اصول آن بود؛

۳- تقسیم ایران به مناطق نفوذ که یک سال بعد از انقلاب مشروطیت صورت گرفت عملاً اجرای

به دلیل آنکه ایران در طول جنگ بیطرف مانده بود با شرکت هیئت ایرانی مخالفت کرد و فرصتی برای طرح مطالب مورد نظر پیش نیامد. خلاصه آنکه مجموع رویدادهای فوق همه حکایت از وجود شرایط بین المللی مساعد به نفع ایران داشت، شرایطی که نویددهنده امکان دستیابی به استقلال سیاسی و اقتصادی کشور بود و به ایران اجازه می داد بار دیگر نقش سازنده ای در صحنه بین المللی بازی کند. در چنین وضعی آکنده از امید و انتظار، دولت انگلستان با نادیده انگاشتن اصول و موازین نظم تازه بین المللی، بویژه اصل آزادی تعیین سرنوشت مردم، در صدد برآمد با استفاده از خلا سیاسی موجود سلطه انحصاری خود را از طریق قرارداد ۱۹۱۹ بر ایران تحمیل کند. بدیهی است این اقدام خلاف منطق زمان با واکنش های داخلی و خارجی روبرو گردید. در این مورد نه تنها ملیون و آزادیخواهان در مجلس و خارج از مجلس سخت به مخالفت با قرارداد مورد بحث برخاستند، بلکه مرزداران کشور چون امیر مؤید سوادکوهی، میرزا کوچک خان، و شیخ محمد خیابانی در برابر آن و دولت حامیش راه مبارزه مسلحانه در پیش گرفتند. از سوی دیگر، فرانسه و آمریکا هر یک به دلایل خاص خود به مخالفت با قرارداد مزبور پرداختند. فرانسویها که از نقض تعهدات و ترتیبات پیش بینی شده از سوی دولت انگلستان در رابطه با خاورمیانه عربی بویژه موصل و سوریه معترض بودند، این اقدام را فزون طلبی غیر اصولی از سوی آن دولت تلقی کردند. در آمریکا، جمهوریخواهان به رهبری هنری کابوت لاج که سخت با اصول قرارداد ورسای و حضور آمریکا در جامعه ملل مخالف بودند، در مبارزات انتخاباتی مفاد قرارداد ۱۹۱۹ را نقض صریح یکی از اصول اساسی میثاق جامعه ملل و سبب بی اعتباری و ضعف این نهاد بین المللی معرفی کردند و ضرورت آن را مورد تردید قرار دادند. بعلاوه، قرارداد مزبور را حاکی از سیاست انحصار طلبی انگلستان در بهره برداری از منابع نفت خاورمیانه بویژه ایران قلمداد نمودند و خواستار اتخاذ موضعی جدی در این باره شدند. دولت انقلابی روسیه نیز قرارداد مزبور را توطئه ای استعماری بر ضد مردم ایران معرفی و مبارزات مخالفان را نهضت ضد استعماری قلمداد می کرد. مجموعه عکس العمل های مخالف داخلی و خارجی، سبب گردید که انگلستان در پی یافتن راه دیگری برای حفظ منافع مورد نظر خود بویژه منافع نفتی برآید. در خور توجه آن که تغییر اساسی سیاست خارجی حکومت انقلابی شوروی زمینه را برای انتخاب راه جدید فراهم آورد، یعنی حکومت بلشویکی که بقای حیات سیاسی خود را منوط به وقوع انقلاب های کارگری در اروپا و بویژه آلمان می پنداشت، سیاست خارجی خود را در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۷ بر مبنای استراتژی انقلابی از جمله صدور ارزشهای انقلاب بنا نهاد. ولی عدم تحقق انقلاب های مورد انتظار در اروپا بویژه سرکوب قیام اسپار تا کوست ها در

آلمان در سال ۱۹۱۹ و شکست نهضت بلاکون در مجارستان همراه با تجارب دیگر موجب گردید که استراتژی دفاعی را جانشین استراتژی انقلابی قبلی کند و با طرح سیاست اقتصادی جدید (NEP) به استحکام ساختار داخلی کشور بپردازد. به همین جهت در مذاکراتی که بین چچیرین و لرد کرزن صورت گرفت، شورویها متعهد شدند که از صدور انقلاب به شبه قاره هند خودداری کنند و حمایت خود از نهضت های آزادیبخش چون برکت الله-رائورا متوقف سازند. در مقابل، انگلستان نیز موافقت نمود که از گروه های ضد انقلاب چون روسهای سفید، دانشک ها، مساواتی ها و سایر گروه های مخالف حمایت نکند و اجازه ندهد از کشورهای همسایه شوروی برای این مقاصد استفاده شود. هر دو به این نتیجه رسیدند که امنیت مشترک آنها ایجاب می کند که در کشورهای حائل دولت های متمرکز مقتدر با نوعی سرشت ملی حاکم شوند. در نتیجه، دولت کودتایی فوریه ۱۹۲۱ که در این راستا ظاهر گردید تأیید دولت شوروی را نیز همراه داشت و به همین جهت دولت مزبور که مبتنی بر نظام دیکتاتوری فردی بود برای مدت بیست سال بر سرنوشت کشور فرمان راند.

گو اینکه تحولات ناشی از جنگ بین الملل اول فرصت های مناسبی برای پیشبرد نظام مشروطیت به وجود آورده بود، ولی منافع قدرتهای ذینفع نحله دیگری را تحمیل نمود. در دوران بیست ساله بعد از کودتا، گرچه اصول مشروطیت عملاً تعطیل گردید ولی در زمینه نوسازی ساختار اداری- بوروکراسی، نظامی، حقوقی و ایجاد خطوط ارتباطی اقداماتی صورت گرفت. تمهیدات در برخی زمینه ها چون آموزش و پرورش و نظام وظیفه نیز در تأمین نسبی وحدت ملی دارای آثار در خور توجه بود. ولی ارزیابی کلی از دوران نظام پس از کودتا تا اشغال نظامی ایران بوسیله متفقین، با در نظر گرفتن همه جنبه های مثبت و منفی آن نشان می دهد که مضار نظام دیکتاتوری به دلایل زیر بیش از جنبه های مثبت آن می باشد:

۱- در چنین نظام هایی جامعه مدنی و جامعه سیاسی جایگاه و معنای خاص خود را ندارند و فقدان مشارکت مردم در فراگرد تصمیم گیری ها و اداره امور عمومی موجب ناآگاهی آنها نسبت به اصول و موازین دموکراسی و درک نادرستشان از مفاهیم آن می شود. به همین جهت در صورت پیدایش آزادیهای مقطعی، غالباً نوعی نابسامانی های سیاسی- اجتماعی پیش می آید.

۲- حکومت قانون تنها در اراده شخص اول کشور خلاصه می شود، یعنی در آراء و دستورها و فرمانهای او تجلی پیدا می کند. بخصوص رعایت نشدن اصل تفکیک قوا و سیستم موازنه و کنترل سبب می شود که نهادهای سه گانه صرفاً نقش توجیه و تأیید کننده نظرات و دستورهای

به آسانی فدای حفظ مظاهر قدسیهٔ دیکتاتوری می‌شود. از سوی دیگر، گو اینکه ظاهر آدیکتاتورها از چنان دانش، خرد و بصیرت در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، مذهبی و غیره برخوردارند که نیازی به مشورت با دیگران ندارند، ولی غالباً قاصر از درک تحولات و تطورات اوضاع بین‌المللی و بازتاب آنها در روند تصمیم‌گیری‌های داخلی و منافع عمومی جامعه می‌باشند و همین امر سبب می‌گردد که جامعه را به مصائب سیاسی عظیم دچار سازند. مثلاً پس از انعقاد قرارداد عدم تجاوز و همکاری بین آلمان هیتلری و شوروی در سال ۱۹۳۹، انگلستان و متفقین که نگران بودند مبادا به تحریک آلمانها استالین دست به اقداماتی نظامی در مورد منابع نفتی جنوب بزند، اعلام بیطرفی ایران را تأیید و سخت از آن پشتیبانی کردند. به عبارت دیگر در این رابطه نوعی همسویی بین سیاست خارجی ایران و متفقین به وجود آمده بود، ولی پس از حملهٔ آلمانها به شوروی در سال ۱۹۴۱ موضوع همکاری و کمک به شوروی ضروری تشخیص داده شد و از آنجا که در آن زمان راه ایران تنها راه قابل استفاده و در دسترس برای این مقصود بود، کنترل این راه از نظر آنها گریزناپذیر می‌نمود ولی اجرای آن منوط به انتخاب دو راه بود یکی توافق با ایران و دیگری اشغال نظامی آن. با توجه به آن که مسئولان وقت بویژه شخص اول مملکت درک درستی از تحولات بین‌المللی بین سالهای ۱۹۳۹-۱۹۴۱ و بازتاب آن بر سر نوشت کشور نداشتند، قضیه را صرفاً اختلاف نظر دربارهٔ کارشناسان آلمانی تلقی کردند و از اتخاذ خط مشی صحیح بر اساس وضع پیش آمده ماندند و در نتیجه جامعه گرفتار اشغال نظامی و مصائب ناشی از آن گردید.

۴- در نظام مورد بحث منافع ملی صرفاً در حفظ و بقای حکومت خلاصه و تعریف می‌شود و هر گونه اظهار نظری در باب تغییر ساختار نظام بر اساس مقتضیات روز، خیانت به مملکت تلقی می‌شود. معمولاً بهره‌جویی از اختراعات تاریخی یا ارزشهای فرهنگی-مذهبی، همراه با تحریف‌هایی در جهت همین مقصود صورت می‌گیرد. و از آنجا که شخصیت‌های مورد بحث غالباً از نوعی قداست تاریخی، مذهبی-ماوراءالطبیعی یا ایدئولوژیک برخوردارند، سخنان آنان در خصوص مسائل مختلف بعنوان کلمات قصار برجسته و تبلیغ می‌شود. بدیهی است در چنین شرایطی مداهنه، تملق، بت‌سازی و بت‌پرستی که به نوبهٔ خود زایندهٔ فرصت‌طلبی است رواج می‌یابد و جزئی از ماهیت فرهنگ سیاسی-اجتماعی رژیم می‌شود.

۵- در رابطه با بیت‌المال نیز از مقتضات ویژهٔ نظام دیکتاتوری تأمین مبالغه‌آمیز خواستها و نیازهای حامیان و وابستگان به نظام است. به همین علت فساد مالی چون بیماری مزمن در کالبد آن نظام ساری و جاری است. شگفت آنکه این بیماری مزمن که از آغاز حکومت قاجاریه بر

○ در آغاز قرن نوزده، ایران به گونه‌ای در طیف فعالیت‌های سیاسی و نظامی اروپا قرار گرفت و خود را در برابر چالش‌هایی یافت که از هر جهت با تهدیدهای برون مرزی پیشین متفاوت بود.

○ در دوران قاجارها، شاه و دربار که می‌بایست حافظ وحدت و هویت ملی باشند و رسالت دفاع از یکپارچگی کشور را داشتند، خود به صورت ابزار و کانون نفوذ قدرتهای بیگانه در آمده بودند. ارتباط نامیمون استبداد و استعمار سبب گردید که برخی محافل اصلاح طلب تنها راه‌هایی از استعمار را تغییر ساختار سیاسی موجود بدانند.

○ از آنجا که انقلاب مشروطیت از خواست و نیاز اقشار آگاه مردم در جهت رسیدن به استقلال سیاسی و اقتصادی و آزادی تصمیم‌گیری دربارهٔ سرنوشت خودشان مایه می‌گرفت، اصول و ارزشهای آن همواره در حیات سیاسی ایران الهام‌بخش و کارساز بوده است.

غیراصولی وی را داشته باشند و چه بسا که اتخاذ تصمیمات سرنوشت‌ساز برای مملکت، جدا از استراتژی از قبل تعیین شده و بدون توجه به نظر و توصیه‌های کارشناسان، صاحب‌نظران و مسئولان ردهٔ پائین تر صورت پذیرد؛ چنان که قرارداد تمدیدی ۱۹۳۳ نفت بدون توجه به مواضع متحدهٔ قبلی و موازین و استدلال‌های حقوقی و مالی هیئت مذاکره‌کنندهٔ ایرانی، در میان بهت و تعجب همگان، بی‌محابا از سوی پادشاه وقت پذیرفته شد.

۳- از آنجا که تصمیمات مربوط به سیاست خارجی ظاهراً در صلاحیت شخص اول مملکت پیش‌بینی شده، لذا اصل تفکیک امور از یکدیگر (Compartmentalization) و برخورد جداگانه با هر یک به اعتبار اهمیت و شایستگی خاص آنها انجام نمی‌گیرد و در نتیجه ناخشنودی از یک رویداد کوچک، به سایر مسائل تسری می‌یابد و به نوعی بحران سیاسی با کشور مربوطه تبدیل می‌شود. چنان که در سال ۱۹۳۷ انتقاد دو روزنامهٔ فرانسوی از رفتار شاه ایران منجر به قطع روابط دیپلماتیک بین دو کشور گردید. خلاصه آنکه در قبال انتقاد سطحی از شخص صاحب‌قدرت یا برخی ارزشهای مورد نظر او منافع اساسی کشور

بیکر نظام مملکت سایه افکنده بود، در این دوره نیز به گونه بارز در قالب مصادرهٔ املاک به نفع شخص شاه و تأمین تمثیلات مالی امرای لشکری و کشوری وقت تجلی یافته بود.

۶- از لحاظ نوسازی نیز حیات کیفی بعضی از نهادها را تباطؤ نزدیک با سر نوشت شخص اول نظام پیدا می کند، چنان که در نظام های دیکتاتوری مورد بحث، ارتش فاقد شخصیت مستقل بوده و قائم به خود نمی باشد، بلکه غالباً به صورت اردوی سلطنتی، سازمان شاهسونی و... فعال است و چنانچه به نحوی از انحاء رابطه ویژه آن با فرمانده از میان برود، ساختار نظامی موجود با تمام تشکیلات مربوطه چون هیولایی در مانده، ناتوان و پریشان حال در صحنه نمودار می گردد و به آسانی دستخوش تصفیه می شود.

۷- بالاخره از لحاظ رشد و توسعه جامعه سیاسی، چنان که قبلاً اشاره شد، نظام دیکتاتوری هیچ گونه الفتی با نهادهای جامعه سیاسی چون احزاب، جمعیت ها و گروه های مشابه ندارد و وجود آنها را بعنوان چالشی در برابر موجودیت خود تلقی می کند مگر آنکه بعنوان نهادهای دست نشانده نقش مدافع نظام را داشته باشند. بر همین اساس، شخصیت های سیاسی و نظامی صاحب پایگاه اجتماعی جای امنی در نظام دیکتاتوری ندارد؛ بخصوص شخصیت هایی که سرشت قهرمانی یافته و محبوبیت و مقبولیت اجتماعی کسب کرده باشند به هیچ وجه قابل تحمل نیستند و باید از صحنه سیاسی خارج شوند، از این رو نظام های دیکتاتوری را باید شورزاری برای رشد و بالندگی شخصیت ها تلقی کرد. به همین جهت مکتب بیست ساله رضاخانی با وجود افزایش شخصیت های تحصیل کرده از لحاظ قابلیت سیاسی بکلی ناتوان و در مانده بود، چنان که هنگام بروز حوادث جامعه ایران برای حل معضلات سیاسی مجبور شد دست استمداد به سوی تربیت شدگان مکتب قاجاری دراز کند و بوسیله شخصیت هایی چون قوام السلطنه و دکتر مصدق چاره جوی مشکلات بزرگ سیاسی در برابر چالش قدرت های خارجی شود.

خلاصه آنکه رسالت نظام دیکتاتوری بیست ساله را از لحاظ توان و توانمندی پاسخ گویی به چالش های قدرت های خارجی باید در پرتو حوادث نهایی این دوران یعنی اشغال نظامی کشور ارزیابی نمود. چنان که می دانیم، اشغال نظامی یک کشور معمولاً یک فاجعه سیاسی و تاریخی تلقی می شود. در چنین شرایطی وظیفه ملی و انسانی ایجاب می کند که همه جناح ها، گروه ها و دسته ها اختلافات داخلی را کنار گذارند و در قبال تهاجم خارجی راه وحدت، یگانگی و اتحاد در پیش گیرند، چنان که بسیاری از ملل کوچک چون فنلاندیها و یونانیها در برابر تجاوزات قدرتهای بزرگ مانند شوروی و ایتالیا واکنشی حماسی از مقاومت و

ایستادگی به نمایش گذاشتند. ولی به هنگام تجاوز نظامی متفقین در شهریور ۱۳۲۰ نه حرکتی خودجوش، نه اعلام جهادی و نه فریاد مقاومتی برخاست یا شنیده شد. حتی برخی با توجه به آنکه اشغال نظامی کشور سبب سقوط نظام دیکتاتوری شده بود بر آن بودند که فاجعه ملی و تاریخی مورد بحث را نوعی فیض سیاسی تلقی نمایند.

کوتاه آنکه در فاصله دو جنگ جهانی که نوعی نظام دیکتاتوری فردی بر جامعه ایران حاکم بود، در پرتو شرایط مساعد بین المللی امکانات نسبی برای تحکیم قدرت مرکزی و انجام برنامه های نوسازی در برخی زمینه ها فراهم شد و بعضی از عناصر برنامه نوسازی چون تجویز سیستم آموزش و پرورش جدید، نظام اجباری، تدوین قوانین مدنی و تجارت و جزایی همراه با تعلیمات گسترده در جهت آگاه ساختن جامعه از گذشته تاریخی جامعه عمل پوشید. گویانکه این اقدامات تا حدودی در جهت مشروعیت بخشیدن به نظام دیکتاتوری مورد بهره برداری قرار می گرفت، اما در تحکیم نسبی وحدت ملی و شناخت هویت تاریخی بی تأثیر نبود. در مقابل، تعطیل عملی مشروطیت، عدم تحقق جامعه مدنی و جامعه سیاسی و فراتر از همه آثار زیانبار حکومت فردی سبب گردید که توانایی حکومت در رویارویی با چالش های برون مرزی در زمینه های اقتصادی بویژه نحوه اعطای امتیازات در رابطه با منافع ملی کاهش یابد و در رویارویی با تجاوز خارجی تجربه تلخی به دست آید که هیچ گونه تجانس با هویت تاریخی ایران نداشته باشد و آثار نوعی سرشکستگی اندوهبار برگذشته پرافتخار ایرانیان سایه افکند. خلاصه آنکه در ارزیابی نهایی، مضار نظام استبدادی بیش از منافع احتمالی آن و به نحوی در تأخیر و گندی جریان پیشرفت اجتماعی-سیاسی جامعه مؤثر بوده است.

اشغال نظامی ایران به گونه ای که انجام گرفت مبین این واقعیت بود که حکومتی که برخاسته از مردم و متکی به مردم نباشد و به نوعی ماهیت دیکتاتوری وابسته داشته باشد، ناگزیر در برخورد با حوادث خطیر چون چالش ها و تهدیدهای برون مرزی غالباً در مانده و ناتوان و فاقد استقلال رأی لازم برای پاسخ گویی به تجاوزات خارجی است. بخصوص وقتی آزادی و مشارکت مردم برای تعیین سر نوشت خود، که مقتضای منطقی انقلاب مشروطیت تلقی می شد، به بهانه ایجاد کارایی لازم برای نوسازی جامعه به نفع عاملان برنامه تعطیل و متوقف شده باشد و یکی از ارکان مهم برنامه نوسازی یعنی ارتش نوین از لحاظ ارزش نظامی در دفاع از کشور پائین ترین درجه قابلیت را از خود نشان دهد، فلسفه وجودی نظام دیکتاتوری حتی در این رابطه در خور تعمق خواهد بود و رسالت تاریخی آن در خصوص حفظ و اعتلای هویت ملی سخت مورد تردید قرار می گیرد. چه بسا که سقوط آن نیز بعنوان رخدادی مطلوب تلقی شود،

پیروزی متفقین نقش اساسی بازی کرده است، لذا باید در اروپای شرقی حضور مؤثر و مسلط داشته باشد. همچنین، منافع سیاسی واقعی او در خاور دور تأمین شود و بالاخره در کشورهای همجوار واقع در نوار شمالی خاورمیانه چون ترکیه و ایران مزایای اقتصادی و استراتژیک خاصی برای آن دولت در نظر گرفته شود؛ بدین معنی که دولت ترکیه گذشته از پس دادن ایالات قارص و اردهان، از طریق تجدیدنظر در قرارداد لوزان مشارکت مؤثر شوروی را در کنترل بغازهای بسفر و دارانل پذیرا شود. بعلاوه، شوروی از منابع نفتی خاورمیانه بویژه منابع ایران بهره‌مند گردد. درخواست شوروی در مورد بهره‌برداری از منابع نفتی شمال ایران بعنوان وزنه‌ای در مقابل منافع نفتی انگلستان در جنوب تلویحاً نوعی تقسیم ایران به مناطق نفوذ اقتصادی را تداعی می‌کرد. بدهی است در خواستهای شوروی در رابطه با ایران و ترکیه به دلایل مختلف بویژه علل استراتژیک نمی‌توانست مورد قبول متفقین غربی قرار گیرد. مضافاً آن که مصالح و منافع ملی ایران در آن شرایط ایجاب می‌کرد که با درخواست شوروی نظر مساعد نداشته باشد. لذا دولت با استفاده از جو نسبتاً آزاد حاکم بر قوه مقننه موفق گردید با مانورهای سیاسی پیشنهادی را به تصویب برساند که به موجب آن دولت از دادن هرگونه امتیاز نفت به دولت‌ها و شرکت‌های خارجی تا پایان جنگ ممنوع می‌شد. گو اینکه تصمیم مجلس با نظرات متفقین غربی همسویی داشت، ولی در عین حال حاکی از این واقعیت بود که مجلس با داشتن حداقل آزادی ممکن، آنهم در شرایطی که کشور تحت اشغال بیگانگان به سر می‌برد، قادر به اتخاذ چنین تصمیمات نافع برای جامعه و مملکت شده است؛ چیزی که آن را نمی‌توان جز ثمره وجود نوعی جامعه مدنی و جامعه محدود سیاسی تلقی نمود. البته روسها که واکنش دولت ایران را دیکته شده از سوی قدرتهای امپریالیست می‌دانستند در صدد برآمدن با ایجاد اهرم‌های فشار به مقاصد مورد نظر دست یابند و در این رابطه به اهتمام آنها حرکت‌های جدایی طلبانه در آذربایجان و کردستان شکل گرفت. در این مورد نیز جو سیاسی نسبتاً آزاد به برخی از رجال سیاسی وقت اجازه داد که با ارزیابی درست از امکانات بین‌المللی و مواضع قدرت‌های ذینفع تصمیمات عاجل در قبال چالش‌های برون‌مرزی اتخاذ نمایند. طرح مسئله آذربایجان بعنوان اولین موضوع در دستور کار شورای امنیت توجه خاص جهانیان را به خود جلب کرده بود. بعلاوه اعتبار، احترام و قداست اولیه این سازمان نوپای جهانی اقتضا می‌کرد که به تصمیمات شورای امنیت بی‌اعتنایی نشود. همچنین، موضع‌گیری قاطع برخی از اعضای دائم شورای امنیت در این مورد که به نوبه خود نمودار نشانه‌هایی از بروز جنگ سرد و رساننده پیام خاصی به طرف مقابل بود، بدون تردید نمی‌توانست بی‌اثر باشد. ولی در این میان دیپلماسی فعال، مؤثر و

○ در نظامهای دیکتاتوری، جامعه مدنی و جامعه سیاسی جا و معنای ویژه خود را ندارد و مشارکت نداشتن مردم در فراگرد تصمیم‌گیری‌ها و اداره امور عمومی، موجب ناآگاهی آنان نسبت به اصول و موازین دموکراسی و درک نادرستشان از مفاهیم آن می‌شود.

○ در نظامهای دیکتاتوری بحث منافع ملی صرفاً در حفظ و بقای حکومت خلاصه و تعریف می‌شود و هرگونه اظهار نظر در باب تغییر ساختار نظام بر اساس مقتضیات روز خیانت به کشور تلقی می‌گردد.

○ نظام دیکتاتوری هیچ‌گونه الفتی با نهادهای سیاسی جامعه سیاسی چون احزاب، جمعیت‌ها و گروه‌های مشابه ندارد و وجود آنها را چالشی در برابر موجودیت خود می‌داند، مگر اینکه بعنوان نهادهای دست‌نشانده نقش مدافع نظام را داشته باشند.

حتی اگر این رویداد در نتیجه یک فاجعه ملی و تاریخی چون تجاوز خارجی و اشغال شدن خاک کشور صورت گرفته باشد. انتظار عمومی از پیامدهای چنین رخدادی برخوردار شدن از آزادیهای معمولی بود. قدرت‌های اشغال‌کننده نیز با توجه به همین خواست عمومی بر آن شدند که با تأمین این درخواست منافع خود را در کشور اشغال شده به نحوی تضمین کنند. به عبارت دیگر، از آنجا که مصالح آنها ایجاب می‌کرد در پشت جبهه آرامش برقرار باشد و در همین رابطه مردم از مزایای نظامی متفاوت از نظام استبدادی قبلی بهره‌مند شوند، رعایت برخی آزادی‌ها را ضروری دانستند. در نتیجه، امکان تعاطی آراء و نظرات در خصوص مسائل کشور که به نوبه خود مولود آزادی نسبی مطبوعات، احزاب، تجمعات و تاحدودی انتخابات بود، نمایندگان مجلس از جمله اقلیت منتخب مردم را قادر ساخت با وجود تمام محدودیت‌ها و تنگناهای سیاسی تصمیماتی به خیر و صلاح جامعه بگیرند. هنگامی که روند جنگ به نفع متفقین تغییر یافت، برخی از آنها بر آن شدند تا در مناطق نفوذ مورد ادعای خود منافع جدیدی به دست آورند. از جمله دولت شوروی معتقد بود که بیش از همه بار جنگ را به دوش داشته و در

موقفیت آمیز قوام السلطنه سبب گردید مسئله به نحوی فیصله یابد که هم نیروهای شوروی از ایران خارج شوند، هم غائله آذربایجان و کردستان خاتمه پیدا کند و هم به ظاهر آبروی شوروی حفظ شود؛ یعنی موافقتنامه‌ای در باب نفت منعقد گردید که نفی ورد آن از سوی مجلس از همان ابتدا مسجل بود. مضافاً اینکه در رابطه با رد موافقتنامه مورد بحث، مجلس دولت را موظف نمود که اقدامات تازه‌ای برای استیفای حقوق حقه ملت ایران از شرکت سابق نفت ایران-انگلیس به عمل آورد. همین تجویز مجلس سبب گردید که اقلیتی در خود مجلس مبارزاتی را در جهت حصول استقلال سیاسی و اقتصادی از طریق ملی کردن صنعت نفت آغاز کنند. این خیزش که با استفاده از آزادی سیاسی نسبی داخلی و فراتر از آن دگردیسی‌های سیاسی، اقتصادی و حقوقی ناشی از جنگ دوم جهانی شروع شده بود موفق گردید با بهره‌گیری از امکانات مساعد بین‌المللی زیر به نتایج مورد نظر دست یابد:

۱- تبلور اصول امره جدید در منشور ملل متحد از جمله تأکید بر تحقق اصل آزادی مردم در تعیین سرنوشت خویش، تشجیع همکاری‌های بین‌المللی در جهت توسعه اقتصادی و اجتماعی اعضای جامعه بین‌الملل بویژه کشورهای در حال توسعه و حق مشروع آنها برای استفاده بهینه از منابع داخلی خود به هر طریق قانونی ممکن از جمله ملی کردن منابع؛ روندی که در برخی از کشورهای اروپایی از جمله انگلستان برای تأمین منافع عمومی صورت گرفته بود.

۲- بروز جنگ سرد و تقسیم جهان به دو بلوک سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک متعارض که به نوبه خود امکانات مناسبی برای دولت‌هایی که مایل به پیروی از سیاست موازنه منفی یا عدم تعهد به معنای بعدی آن بودند فراهم می‌آورد. مضافاً آنکه تصور می‌شد مبارزات ضد استعماری آنها تأیید اصولی شوروی را به همراه خواهد داشت و در عین حال واکنش نظامی قدرت‌های استعماری مربوطه را محدود خواهد ساخت.

۳- اختلاف نظر بین دولت‌های آمریکا و انگلستان در خصوص دسترسی بلامانع به منابع جهانی و در این رابطه پایان دادن به بهره‌برداری انحصاری از منابع نفتی در برخی از نقاط جهان؛ مسئله‌ای که قبلاً در دو کنفرانس بین‌المللی نفت در سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۴ در واشینگتن مطرح شده بود ولی به نتایج مرضی طرفین نینجامیده بود و در این زمان بار دیگر به صورت نوعی معارضه در مناطق خاصی از جهان ظاهر شده بود.

۴- تأکید و تبلیغ برخی محافل سیاسی در آمریکا از جمله گروهی در وزارت خارجه آن کشور مبنی بر حمایت از ناسیونالیسم در برابر کمونیسم و در این رابطه تأیید و حمایت از دولت‌های ملی و مردمی بویژه در کشورهای هم‌مرز شوروی.

۵- تجدیدنظر در مبانی حقوقی و اقتصادی قراردادهای امتیاز نفت بر اساس اصل تصفیه؛ رویدادی که ابتدا بین شرکت‌های نفتی آمریکا و دولت نروژ و آغاز و سپس در قراردادهای نفتی با عربستان و دیگران ملحوظ شده بود، ولی شرکت نفت ایران-انگلیس از طرح آن در مذاکرات با ایران پرهیز داشت. ایران ضمن توجه به بهره‌گیری از امکانات مورد بحث، سخت بر آن بود تا استراتژی سیاسی خود را بر اساس اصول، هنجارها و روشهای مرسوم بین‌المللی بنا نهاد؛ زیرا معتقد بود از طریق شناخت اصول و موازین بین‌المللی به منظور بهره‌برداری درست از آنها، که در عین حال در حکم خنثی ساختن مبانی حقوقی مورد استناد طرف مقابل است بهتر می‌توان به نتایج و اهداف مورد نظر دست یافت تا از راه چالشگری نسبت به اصول و هنجارهای حاکم بر روابط بین‌الملل. بدون تردید موفقیت‌های حقوقی و سیاسی ایران در مجامع بین‌المللی بدان سبب بود که نهضت ملی از همان ابتدا حقانیت خود را طبق اصول منشور ملل متحد و رویه مرسوم بین‌الملل مطرح کرد و همین امر موجب گردید که نه تنها در دیوان بین‌المللی دادگستری و دادگاههای محلی و نیز، روم و توکیو حرف خود را به کرسی نشانند، بلکه از لحاظ سیاسی درستی عمل خود را در شورای امنیت نیز به ثبوت رساند.

گو اینکه نهضت ملی با پشتیبانی مردم و بهره‌گیری از فرصت‌ها و امکانات بین‌المللی تا حدودی موفق گردید پیروزی‌های حقوقی و سیاسی نسبی به دست آورد، ولی به علت وجود نفاق و چنددستگی در میان نخبگان حاکم داخلی و نیز تمهیدات، دسایس و تدابیر قدرتهای چالشگر خارجی تلاشهایش تا حدودی نافرجام ماند. البته تحرك عوامل مخالف داخلی (دربار، بخشی از روحانیت و جناح چپ) که نقش اساسی در ناکامی نهضت داشتند، پدیده‌ای منزوی به شمار نمی‌رفت و بی‌ارتباط با تعاملات بین‌المللی مربوطه نبود. بدین معنی که برخی از قدرت‌های ذیربط خارجی که ظاهرأ از لحاظ ایدئولوژیک در دو قطب مخالف قرار داشتند، از لحاظ اتخاذ خط‌مشی‌های واقع‌گرایانه در جهتی مشترک و تلویحاً به سوی هدفی مرضی طرفین پیش می‌رفتند و این اشتراك منافع به نحوی در خط‌مشی سیاسی و جهت‌گیری گروههای داخلی وابسته به آنها نیز متجلی بود. در این رابطه، موضع شوروی صرفاً در چارچوب برخورد يك قدرت استعماری با يك نهضت ضد استعماری که مورد انتظار ملیون بود خلاصه نمی‌شد، بلکه مسائل بر اساس انتخاب بین دو دولت امپریالیستی رقیب از يك سو و چگونگی اثرات پیروزی ملیون بر اعتبار انقلابی شوروی از سوی دیگر ارزیابی و درباره آنها تصمیم‌گیری شده بود. به همین سبب از نظر شوروی حفظ وضع موجود در ایران از جمله حضور مسلط بریتانیا در خلیج فارس و انحصار بهره‌برداری از نفت ایران

به نفع انگلستان بود و این همسویی بین دو دولت به نحو شفاف تری بین عوامل داخلی وابسته به آنها یعنی چیزی که در واژگان سیاسی داخلی آن وقت اتحاد توده - نفتی خوانده می شد تحقق خارجی می یافت. به همین جهت شوروی و انگلستان مشترکاً در سقوط دولت دکتر مصدق و کودتای ۲۸ مرداد سخت فعال و کارساز بودند.

و اما بهره گیری از دیگر امکانات بین المللی وقت یعنی رقابت آمریکا و انگلستان و باز تاب آن بر موضع گیریهای جناح های داخلی دلایل خاص خود را داشت.

به هر حال در نهایت با تغییراتی که به نفع آمریکا پیش بینی گردید هر سه دولت به نحوی در نافر جامی نهضت و سقوط دولت ملی وقت همدستان شدند. البته موضع آمریکا در ابتدا همسویی نزدیک با مواضع ملیون ایران داشت زیرا هر دو خواهان تغییر وضع موجود در رابطه با صنعت نفت بودند و به همین جهت با ملی کردن این صنعت بعنوان يك اصل کلی نظر موافق داشتند ولی در خصوص حدود تغییراتی که در پرتو اصل ملی کردن می بایست صورت گیرد به تدریج میان آنها اختلاف نظر تا حد تعارض به وجود آمد. تغییر مورد نظر آمریکاییها خلع ید انگلستان و نفی منافع آن دولت نبود بلکه پایان دادن به بهره برداری انحصاری از منابع نفتی ایران و قبول مشارکت آمریکا بود، چنان که قبلاً در مورد کشورهای نفت خیز واقع در خط قرمز چون عراق، کویت و دیگران صورت گرفته بود. بنابراین وقتی انگلستان اصل مشارکت و قاعده تصفیه در رابطه با ایران را پذیرا گردید، اختلاف منتفی تلقی شد. ولی ملیون ایران که برداشت مبالغه آمیزی از رقابت آمریکا و انگلستان داشتند، پشتیبانی آمریکا از موضع ایران را مقطعی تلقی نمی کردند و نیز نتایج متفاوتی را از ملی شدن نفت انتظار داشتند؛ حال آنکه از نظر آمریکاییها نتیجه منطقی اصلی ملی شدن چیزی جز رعایت قاعده تصفیه در قرارداد آتی با ایران نمی توانست باشد. زیرا قبول ضوابط مورد نظر ایران ناپدید انگاشتن اصول و قواعد حاکم بر روابط کمپانیهای نفتی و کشورهای تولید کننده نفت و به عبارت دیگر اخلال در نظام بین المللی حاکم بر فعالیت کمپانیهای نفتی تلقی می گردید. بنابراین، از آنجا که وضع جدید یا به عبارتی تغییرات پدید آمده در وضع قبلی به نحوی که ذکر شد مورد تأیید ملیون ایران نبود، و آنها همچنان پی گیر نظرات خود در راستای منافع ملی بودند، لذا می بایست بعنوان يك پدیده سیاسی مزاحم از صحنه خارج شوند و حصول این مقصود نیز می بایست از درون کشور بوسیله عوامل داخلی صورت گیرد. لذا گذشته از اتحاد چپ و راست سنتی، انشعاب کنندگان از جبهه ملی نیز به اتحاد نامیمون موجود پیوستند و مشترکاً کودتای ۲۸ مرداد را کارگزاری کردند.

باری نهضت ملی نفت خیزش سیاسی - اجتماعی دیگری بود در

○ نظامهای دیکتاتوری را باید شور هزاری برای رشد و بالندگی شخصیت ها به شمار آورد. مکتب بیست ساله رضاخانی، با وجود افزایش افراد تحصیلکرده، از لحاظ قابلیت سیاسی بکلی ناتوان و درمانده بود، چنان که به هنگام بروز بحرانها و معضلات ناگزیر دست به سوی تربیت شدگان مکتب قاجاری دراز می کرد.

○ تعطیل عملی مشروطیت در فاصله دو جنگ جهانی، تحقق نیافتن جامعه مدنی و جامعه سیاسی، و فراتر از همه آثار زیانبار حکومت فردی سبب گردید که توانایی حکومت در رویارویی با چالشهای برون مرزی کاهش یابد و در برابر تجاوز خارجی تجربه تلخی به دست آید که هیچ گونه تجانسی با هویت تاریخی ایران نداشته باشد و آثار نوعی سرشکستگی اندوهبار برگزیده پرافتخار ایرانیان سایه افکند.

مقبول تر از آن بود که آمریکا بعنوان يك دولت امپریالیست مقتدر و چالشگر جانشین انگلستان شود. مضافاً آنکه آمریکا در این مقطع رسالت مهار کردن شوروی را عهده دار بود و سعی در تحکیم هر چه بیشتر این سیاست داشت. بعلاوه، نظام استالینی وقت، آن دسته از نهضت های مردمی و ملی را که خارج از حیطه کنترل و وابستگی به مسکو بودند، غالباً با دیده شک و تردید می نگریست؛ چه به نظر شورویها سر نوشت این نوع نهضت ها نهایتاً در چارچوب تعاملات بین خود قدرت های سرمایه داری غرب تعیین می شد. فراتر از آن، پیروزی این نهضت ها در واقع به معنی تضعیف و از دست رفتن جایگاه اجتماعی - سیاسی احزاب کمونیست محلی بود و بالاخره اجرای صحیح قانون ملی شدن صنعت نفت زمینه آتی برای تجدید تقاضای تحصیل امتیاز نفت مناطق شمالی ایران را منتفی می کرد. مرگ استالین نه تنها تغییری در موضع شوروی پدید نیآورد بلکه اعلام سیاست همزیستی مسالمت آمیز با غرب از سوی مالتکوف پایندی به سیاست قبلی را تشدید نمود. چنان که ملاحظه می شود، سیاستهای شوروی و بریتانیا در رابطه با مسئله نفت و نهضت ملی به يك هدف معطوف می شد و آن حفظ وضع موجود

راستای احیای ارزش‌های سیاسی و اجتماعی عقیم شده انقلاب مشروطیت به منظور دگرگون ساختن ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ایرانی منطبق با منطق مترقی وقت برای رسیدن به زیست توأم با وحدت، خلاقیت، سرافرازی و احراز هویت و جایگاهی مطلوب در صحنه بین‌الملل متناسب با تاریخ، تمدن و افتخارات گذشته و اهمیت ژئوپولیتیک ایران. اما این بار هم این حرکت سازنده و پویا در سایه نقض بنیانی فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم (ضعف وجدان ملی، فقدان وحدت سیاسی) و نیز تمهیدات خارجی به نوعی ناکام گردید.

کودتای ۲۸ مرداد دگرگوئیهای خاص خود را در پی داشت. با وقوع آن، دوران کوتاه تجلیاتی از جامعه مدنی و جامعه سیاسی از جمله آزادی آراء، نظرات و افکار و فعالیت‌های احزاب و گروه‌های سیاسی به پایان رسید یا تحت کنترل درآمد. آئین مشروطیت که می‌رفت تبلور نسبی خود را در حیات سیاسی جامعه ظاهر سازد مجدداً به سوی نظام دیکتاتوری تغییر مسیر داد. نظام پاتریمونیال با تمام مظاهرش به صورت گسترده تری متجلی شد و بنا به اقتضای سرشتش، زمینه گسترش فرهنگ بت‌سازی و بت‌پرستی توأم با قداست‌های تاریخی و متافیزیکی رایج در جوامع سنتی و اصول‌گرا را بار دیگر در حیات اجتماعی و سیاسی جامعه فراهم آورد. نظام جدید با تأکید خاص بر پی‌گیری سیاست‌های واقع‌گرای اقتصادی و سیاسی تحت عنوان «ناسیونالیسم مثبت» نوعی رژیم نئوپاتریمونیالیسم را القاء می‌کرد و به همین جهت نوسازی جامعه را هدف عمده خود اعلام نمود. سیاست شبه مدرنیستی تجویز و کنترل شده از بالا سبب گردید که طبقات اجتماعی به گونه‌ای تحت تأثیر بافت قدرت و برنامه‌های اقتصادی-اجتماعی دولت قرار گیرند؛ چنان‌که در جریان فرآیند نوسازی، برخی گروه‌های اجتماعی پدید آمدند و بعضی گروه‌های اجتماعی که به شیوه‌های تولید سنتی وابسته بودند، تضعیف یا تجزیه شدند. بخش‌هایی از سرمایه‌داری به دلیل ارتباط و وابستگی نزدیک به کانون قدرت از رشد قابل ملاحظه توأم با نفوذ فراقانونی برخوردار شدند. ولی این وابستگی بدان معنا نبود که به نوعی در قدرت سیاسی مشارکت داشته باشند. به عبارت دیگر، طبقات مورد بحث با اینکه ماهیت وجودی آنها بستگی به دولت و دربار داشت از حداقل قدرت سیاسی متمتع بودند. بعلاوه، شاه در راستای یک استراتژی بلندمدت شبه مدرنیستی بر آن شد تا از اتکای خود و نظام به پایه‌های سنتی جامعه چون ملائین و فئودال‌های ارضی، روحانیون، دیوان‌سالاران سنتی، یعنی عواملی که به نحوی در رویداد کودتای ۲۸ مرداد نقش داشتند، بکاهد و مبانی انگایی جدیدی در میان کشاورزان، کارگران، فن‌سالاران-ارتشیان، بانوان و طبقه متوسط پائین جستجو نماید.

بخصوص برنامه‌های عرضه شده در چارچوب انقلاب سفید بویژه برنامه اصلاحات ارضی این نگرش را تقویت نمود. در رابطه با همین مقصود، اجرای سیاست گردش نخبگان به منظور از بین بردن مرزهای طبقاتی و مشارکت افراد واجد شرایط طبقه متوسط پائین در کسوت نخبگان مورد تأکید و تبلیغ قرار گرفت. گویانکه شاه تا حدودی موفق گردید پایگاه‌های سنتی نظام را دگرگون سازد، ولی موفقیتی در زمینه ایجاد مبانی اتکایی جدید به دست نیامورد زیرا سیاست گردش نخبگان بدون توسعه متوازن جامعه سیاسی نه تنها نمی‌تواند به سود رژیم باشد، بلکه پس از چندی به یک پدیده چالشگر سیاسی تبدیل می‌شود؛ بخصوص آن که از جمله پیش‌شرط‌های توسعه، توجه به عناصر پایه‌ای در ساختار اجتماعی خصوصاً طبقه متوسط جدید می‌باشد که خواهان مشارکت در روند نوسازی و رفع محدودیت از ساختار سیاسی هستند. به هر حال شرایط نوسازی در آن زمان فاقد چنین تناسبی بود. این امر موجب بروز شکاف بین حکومت و اقشار و طبقات اجتماعی از جمله طبقه متوسط جدید و بروز ناهمگونی در اقشار و طبقات اجتماعی شد که می‌بایست مسیر واقعی نوسازی در ایران را هدایت نمایند. در نتیجه طیف وسیعی از اعضای طبقه متوسط جدید از نبود نهادهای دموکراتیک، نظام سرکوب، نابرابری‌های فزاینده و فساد مالی حاکم بر گروه نخبگان که همگی از ماهیت استبدادی حکومت مایه می‌گرفت ناراضی بودند و آن را مغایر با منطق توسعه دانسته و همواره در جهت تعارض با رژیم حرکت می‌کردند.

از سویی دیگر، برنامه اصلاحات ارضی گرچه در رابطه با تجاری کردن کشاورزی و گسترش روابط سرمایه‌داری در روستا و از بین بردن قدرت زمینداران تا حدودی موفق بود، ولی کار ایجاد یک پایگاه اجتماعی در روستا از طریق تقویت طبقه متوسط دهقانی، با توجه به اینکه طبقه متوسط دهقانی در مشارکت سیاسی عمدتاً تحت تأثیر و دنباله‌روی طبقات شهری است، نافرجام ماند. بخصوص این تأثیرپذیری به دنبال هجوم روستائیان به شهرها که پس از اصلاحات ارضی آغاز شد شدت گرفت. بعلاوه، نحوه تقسیم اراضی و ناتوانی شرکتهای تعاونی روستایی از جمله عوامل شکست این طرح بود.

از طرف دیگر، افزایش درآمد نفت و تشدید خصلت تحصیلداری رژیم، به استقلال هر چه بیشتر دولت از طبقات اجتماعی در روند نوسازی منجر شد و در عین حال شکاف فزاینده اجتماعی بین دولت و جامعه ایجاد کرد و موجب تضعیف عناصری شد که در توسعه و رشد جامعه از جمله عوامل کلیدی به‌شمار می‌رفتند. گذشته از آن، افزایش درآمد سبب خریدهای کلان در سطوح مختلف بویژه ارتش گردید که به نوبه خود گسترش فساد مالی را به دنبال آورد. بالاخره افزایش درآمد

موارد اضطرابی و به هنگام بروز بحران‌های داخلی یا تهدیدهای خارجی حمایت مردم و جامعه را جلب کند. بخصوص وقتی که گره زدن نظام با افتخارات تاریخی از دیدگاه مردم صرفاً به منظور بهره‌جویی نادرست از گذشته برای تحکیم حکومت فردی تلقی شود، مشروعیت این ارتباط شدیداً مورد تردید قرار می‌گیرد. به همین جهت مردم سخت مایل بودند اصالت این ادعا را نه در رابطه با افتخارات تاریخی بلکه در پرتو رویداد ۲۸ مرداد و پیامدهای سیاسی آن ارزیابی نمایند. در نتیجه، نه تنها مشروعیت مورد نظر از ایجاد ارتباط با گذشته حاصل نگردد، بلکه این تلاش سبب کاهش و جاهت خود افتخارات تاریخی نزد مردم گردید. به دیگر کلام، کودتای ۲۸ مرداد چون شمشیر دموکلس همواره بر سر نوشت سیاسی رژیم سنگینی می‌کرد و بسیاری از تصمیمات سیاسی آن حتی وقتی آمیخته به نوعی سرشت استقلال طلبانه بود با بدبینی خاص و با توجه به خاطره نامیمون ۲۸ مرداد بررسی می‌شد. چه بسا خود قدرت‌های خارجی که در ایجاد حوادثی سیاسی از این دست سخت دخیل و ذینفع بوده‌اند، در مواقعی که موضع‌گیری‌های نظام را موافق مصالح خود ندانند از همین ضعف مشروعیت سیاسی داخلی بعنوان وسیله‌ای برای تغییر رویه رژیم یا حتی برکناری آن استفاده نمایند. تجارب تاریخی نشان داده نظام‌های استبدادی که در جهت بقای موجودیت سیاسی خویش از قداست‌های تاریخی، ملی و متافیزیکی استفاده و بهره‌جویی می‌کنند، چنان‌که در استراتژی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اعلام شده خود دچار ناکامی و نافرجامی شوند، عدم رضایت عمومی تنها متوجه ماهیت سیاسی نظام وقت نمی‌گردد، بلکه باورها و اعتقادات سنتی جامعه نیز شدیداً خدشه‌دار می‌شود و رفتنه‌رفته نوعی بحران هویت در جامعه پدید می‌آید. نکته درخور توجه آنکه هر قدر حکومت‌های استبدادی در اجرای برنامه‌های داخلی و خارجی خود با ناکامی‌های بی‌دری و روبرو شوند بیش از پیش برای جبران ضعف مشروعیت سیاسی داخلی به قداست‌های تاریخی و متافیزیکی متوسل می‌شوند و در نتیجه روش و منش نظام بیش از هر وقت رنگ و رخساره خشونت پیدا می‌کند؛ غافل از آن‌که در دنیای مبتنی بر همبستگی و وابستگی روزافزون جوامع بشری، چنین فروبستگی‌های سیاسی و اجتماعی نمی‌تواند پدیده‌ای پایدار باشد و دیر یا زود دستخوش تحولات اساسی خواهد شد. بدیهی است چنانچه نظام‌هایی از نوع پاتریمونیاال نو به دلایلی در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی قرین موفقیت شوند نه تنها نیاز کمتری برای بهره‌جویی از قداست‌های تاریخی و متافیزیکی احساس می‌کنند، بلکه پیروزی‌های نسبی به دست آمده را مبنای مشروعی برای استمرار و تحکیم استبداد فردی اعلام می‌کنند. حتی در مقام مقایسه، پیروزی‌های مورد بحث را برتر از افتخارات تاریخی می‌شمارند و

○ رسالت نظام دیکتاتوری بیست ساله رضاشاه را از لحاظ توان پاسخگویی به چالشهای خارجی باید در پرتو رویدادهای پایانی این دوران یعنی اشغال نظامی کشور ارزیابی کرد. به هنگام تجاوز نظامی متفقین در شهریور ۱۳۲۰، نه حرکتی خودجوش در میان مردم پدید آمد، نه اعلام جهادی شد، نه فریاد مقاومتی برخاست. حتی برخی کسان از آن رو که اشغال نظامی کشور سبب سرنگونی نظام دیکتاتوری شده بود، این فاجعه ملی و تاریخی را نوعی فیض سیاسی تلقی می‌کردند.

○ نهضت ملی نفت يك خیزش سیاسی-اجتماعی در راستای احیای ارزشهای سیاسی و اجتماعی عمیق شده انقلاب مشروطیت بود؛ جنبشی سازنده و پویا که در سایه نقص بنیانی فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم (ضعف وجدان ملی، نبود یکپارچگی سیاسی) و نیز توطئه خارجی ناکام گردید.

مورد بحث موجب تقلیل یا قطع وابستگی مالی به قدرتهای خارجی گردید و به موازات آن پرداخت کمکهای مالی کلان به برخی از کشورهای صنعتی و در حال توسعه چون انگلستان، مصر، هندوستان، پاکستان، سوریه، سودان و نیز، به بعضی از نهادهای بین‌المللی، همراه با ارتقاء اوپک بعنوان «قدرت چهارم» در جهان همه و همه سبب گردید که حکومت وقت احساس نوعی استقلال رأی کند و در جهت تعدیل وابستگی‌های قبلی پیش‌رود و حتی در مواردی در مقام انتقاد از قدرتهای پشتیبان خود برآید و خواستار نقش فعال‌تری در منطقه و صحنه بین‌المللی شود؛ غافل از آنکه نظام‌هایی که سابقه وابستگی شدید دارند و بقای آنها در گرو حمایت عوامل خارجی است و در عین حال فاقد پایگاه مردمی داخلی می‌باشند سخت آسیب‌پذیر و فاقد ابزارها و ملزومات مطمئن و قابل اعتماد برای چالشگری هستند زیرا نهادهای دفاعی و امنیتی نظام نیز گرفتار همان سرشت وابستگی و آسیب‌پذیری اند. حتی در این رابطه ایدئولوژی شاهنشاهی با استعانت از افتخارات تاریخی توانایی برانگیختن عزم ملی و حس فداکاری در مردم را نداشت و لذا نتوانست به مثابه يك ایدئولوژی توانمند، پویا و مترقی ظاهر شود و در

○ نظامهایی که سابقه و ابستگی شدید دارند، بقای آنها در گرو حمایت عوامل خارجی است و فاقد پایگاه مردمی هستند، بی بهره از ابزارها و ملزومات قابل اعتماد برای چالشگری و سخت آسیب پذیرند.

○ کودتای ۲۸ مرداد چون شمشیر دموکلس همواره بر سر نوشت سیاسی رژیم شاه سنگینی می کرد و بسیاری از تصمیمات آن، حتی اگر به نوعی سرشت استقلال طلبانه داشت، با بدبینی خاص و با توجه به خاطره نامیمون کودتای ۲۸ مرداد بررسی می شد.

رأس همه جنگ تحمیلی هشت ساله قرار داشت. دشمن فرصت طلب بر این پندار بود که به علت نارسایی ها و بحران های درونی ایران، ضعف دفاعی در نتیجه تصفیه های دامنه دار در ارتش همراه با تحریمهای اقتصادی و انزوای سیاسی تحمیلی از خارج، خواهد توانست در زمانی کوتاه با کمترین هزینه به پیروزی چشم گیر نظامی، سیاسی و روانی برسد و به موازات آن رهبری کشورهای عرب حوزه خلیج فارس را به دست آورد. ولی با تمام نابرابری های تسلیحاتی، مالی و سیاسی، جوانان این مرزوبوم در پرتو مقاومت ها، ایثار گریها و شهادت طلبی ها موفق شدند دشمن را تا مرزهای شناخته شده بین المللی پس نشانند و با کسب پیروزیهای غرور آفرین او را وادار به قبول شکست و متقاضی صلح نمایند. خاطره مبارزات و بیکارهای حماسه آفرین ایثارگران ایرانی همواره جاودانه خواهد ماند و ملت ایران در هر شرایطی خود را مدیون فداکارهای آنان خواهد دانست.

از زمان پایان جنگ هشت ساله تاکنون تحولات جدیدی به وقوع پیوسته که بازتاب جهانی گسترده داشته و همه کشورهای جهان بویژه ایران را به نحوی متأثر ساخته است. با فروپاشی شوروی و پایان نظام دوقطبی، یکباره اهمیت ژئوپولیتیک ایران از جهاتی دوچندان شده و در نتیجه فرصت های ارزنده ای از لحاظ استراتژیک، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پدید آورده است و از سوی دیگر چالش هایی را مطرح نموده که پاسخهایی منطقی، سنجیده و واقع گرایانه می طلبد. از دیدگاه کلی، سه روند جهانی شدن، همگرایی های منطقه ای بر اساس مبانی مشترک تاریخی و فرهنگی، و واگراییهای قومی، هر یک در بردارنده نویدها و زنهاریایی است. از دیدگاه محدودتر، مسائل منطقه ای ارزیابی های

پیرامون آن تبلیغات گسترده به نفع رژیم جریان می یابد. البته در این مورد اهداف مورد ادعا در صورتی با موفقیت تأمین خواهد شد که روش استبدادی جاری به تناسب منطبق ناشی از توسعه و نوسازی اجتماعی و اقتصادی جدید دستخوش تعدیل گردد و زمینه را برای مشارکت تدریجی مردم بویژه طبقه متوسط در اداره امور عمومی فراهم نماید. حال اگر حکومت از موفقیت های نسبی بدست آمده به جای مشارکت دادن هر چه بیشتر مردم در جهت تشدید حکومت فردی و استقلال و دوری حکومت از مردم استفاده نماید، بدون تردید عدم تجانس ساختار سیاسی با منطق اقتصادی و اجتماعی جدید راه سرنگونی نظام را تسریع می کند، خاصه اگر مصالح قدرتهای ذریع خارجی نیز به دلایلی همراه و موافق چنین دگرگونی باشد. همان گونه که اشاره شد، افزایش در آمد نفت و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و تا حدودی سیاسی اولیه آن سبب گردید که بین شاه و طبقات متوسط جامعه شکاف اجتماعی و سیاسی وسیع به وجود آید. دستاوردها نه تنها برتر از افتخارات گذشته تلقی و تبلیغ گردید بلکه استراتژی سروری طلبی رژیم وقت بعنوان ضرورت تاریخی برای نیل به اهداف ملی مطمح نظر قرار گرفت. حال آنکه ادعای مورد بحث که از بسیاری جهات با ارزشهای سیاسی - اجتماعی جامعه مدنی در حال تکوین ناسازگار بود سبب گردید که طبقه متوسط تحت تأثیر هویت های دیگری که مأخوذ از نظرات غیر سروری طلبی بود قرار گیرد. این نگرش ها که از دیالوگ ها و جدل های لیبرالیستی، ملی، ضد امپریالیستی، دینی و غیر دینی مایه می گرفت یکسره معطوف به تجدید نظر اساسی در ساختار سیاسی - اجتماعی وقت شد بدون آنکه تمایلی برای بحث جدی و همه جانبه برای استقرار نظام جانشین بعدی نشان داده شود. بخصوص تجربه تلخ ناشی از کودتای ۲۸ مرداد سبب شد که همگان هم و غم خود را مصروف سرنگون ساختن رژیم وقت نمایند، روندی که منتهی به انقلاب اسلامی گردید.

بدون تردید انقلاب اسلامی ایران که با همت مردم و مشارکت اقشار سیاسی وقت اعم از طرفداران اسلام سنتی، اسلام نوگرا و گروه های ملی و چپ و غیره به پیروزی رسید، پیش از هر چیز معطوف به هدفی مشترک بود: سرنگون کردن رژیم شاه و ایجاد فضایی تازه برای استقرار نظامی بر خاسته از مردم در جهت نیل به آزادی و استقلال سیاسی و اقتصادی واقعی؛ یعنی تحقق خواسته هایی که از انقلاب مشروطیت به بعد پی گیری شده بود ولی در مقاطع زمانی مختلف به سبب دخالت های بیگانه همراه با عوامل داخلی آنها به گونه ای ناکام و نافرجام مانده بود.

نخستین دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی دورانی سخت و پرتلاطم بود. در این دوره ملت ایران در کنار مشکلات و برخی درگیریهای داخلی با بحرانهای و چالشهایی برون مرزی روبرو شد که در

1. J. P. MALLORY, IN SEARCH OF THE INDO - EUROPEAN LANGUAGE, ARCHAEOLOGY AND MYTH, LONDON, THAMES AND HUDSON LTD., 1989.
2. ROBERT COLLINS, THE MEDS AND PERSIANS: CONQUEROR AND DIPLOMATS, NEW YORK: MCGROW - HILL BOOK CO.
3. MARIO ATILIO LEVI, POLITICAL POWER IN THE ANCIENT WORLD, LONDON: 1955.
۴. ا.ت. اومستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی . ترجمه دکتر محمد مقدم، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
۵. پرو کوپوس، جنگهای ایران و روم ، ترجمه محمد سعیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. ولادیمیر گریگوریچ لوكوتین، تمدن ایران ساسانی ، ترجمه عنایت‌الله‌رضا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۷. مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: انتشارات طوس.
۸. ایلپایولویچ پطروشفسکی، اسلام در ایران ، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام.
۹. و. و. بار تولد، مقالات تحقیقی . ترجمه کریم کشاورز، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
۱۰. میشل م. مزاولی، پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: شرکت افست ۱۳۶۳.
۱۱. میرز مهدی استرآبادی، تاریخ جهانگشای نادری، تهران: دنیای کتاب.
۱۲. احسان طبری، جنبش‌های اجتماعی در ایران.
۱۳. ژان پیردیگار، برنارد هور کاد و یان ریشار، ایران در قرن بیستم، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز.
۱۴. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، روزهای افتخار ، تهران: نشر گفتار ۱۳۷۵.

دیگری را اقتضای کند. از يك سو، بازارهای کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز تعاملات خاص خود را می طلبد و در این رابطه کشورهای همسایه از مزیت‌های ویژه برخوردارند. نیاز شدید این کشورها به جلب سرمایه و تکنولوژی خارجی نگرش‌های رقابت‌انگیز را تیزتر نموده است. مسئله انتقال نفت و گاز این منطقه به بازارهای جهان هم‌چشمی بین کشورهای سرراه و حامیان آنها را تشدید کرده است. بالاخره دریای خزر از يك پهنه آبی آرام و منزوی ناگاه به گونه‌ی يك كانون جدید انرژی در برابر خلیج فارس ظاهر شده و تعیین رژیم حقوقی آن ضرورت یافته و مورد توجه قرار گرفته است.

از سوی دیگر، افغانستان بحران زده جولانگاه رقابت همسایگان و قدرت‌های دور دست گردیده است. برخی خواهان ایجاد راه امن ترانزیت به آسیای مرکزی، دست‌یابی به منابع گاز این کشور و کنترل سیاسی در رابطه با امنیت خود از جمله مسئله پشتونستان هستند و به همین جهت آن را حیاط خلوت خود تلقی می نمایند. بعضی می کوشند ارزشهای دینی-ایدئولوژیک خود را در آنجا اشاعه دهند و از پیامدهای آن بهره‌مند شوند. بالاخره عده‌ای به امنیت و آرامش این کشور در پرتو همزیستی سازنده با همسایگان علاقمندند و از تحمیل حکومت‌های اصول‌گرای تفرقه‌افکن و مزاحم سخت‌نگران. مسئله شمال عراق و آینده آن نیز نوعی انتظار توأم با تردید به وجود آورده است. خلیج فارس به سبب اهمیت استراتژیک خاص خود و منابع انرژی سرشار كانون توجه جهانی و بستر منافع حیاتی بسیاری از کشورهاست. دستیابی برخی از کشورهای منطقه به سلاحهای هسته‌ای و وسایل حمل آنها از جمله موشکهای میان‌قاره‌ای نگرانیهای جدی در رابطه با امنیت آتی پدید آورده است. دست آخر این که مواضع قدرت‌های بزرگ در قبال مسائل فوق‌الذکر، به نوعی چالش‌هایی را مطرح ساخته که پاسخ‌های سنجیده و واقع‌گرایانه می طلبد. بدون تردید کیفیت و چگونگی پاسخ‌های مورد بحث بستگی به درجه توسعه، وحدت و یکپارچگی کشورهای پاسخ‌دهنده دارد.